

* * *

من شنیدم بارها از مردمان
دردِ دل‌ها و شکایت از زمان
این چرا آن گونه شد، آن این چنین
روز و شبها طی شده، او پُرحَنین
در بهاران گوید او باران چرا
این همه گرما به تابستان چرا
در خزان می گوید او باد است، وای
در زمستان ناله زد، سرد است، های

* * *

عاشقم، دردم ز عشقت بیش باد
این دلم از زخم تو پُرنیش باد
دینِ من عشق و مرا این کیش باد
ریش شد جانم از این و بیش باد